

در واقع خضر، ایلیا و عیسی علیهم السلام، تنها به این جهت باقی مانده‌اند که برای مردم شهادت دهند که حکم قائم علیه السلام همان چیزی است که آدم، نوح، ابراهیم، موسی و عیسی علیهم السلام آورده‌اند. قائم علیه السلام در نهایت، بر اساس حکم اسلام و طبق آنچه حضرت محمد صلی الله علیه و آله آورده است حکم می‌راند؛ با توجه به اینکه بین آنچه پیامبران پیشین آورده‌اند و آنچه حضرت محمد صلی الله علیه و آله آورده است، هیچ‌گونه تعارض حقیقی وجود ندارد.

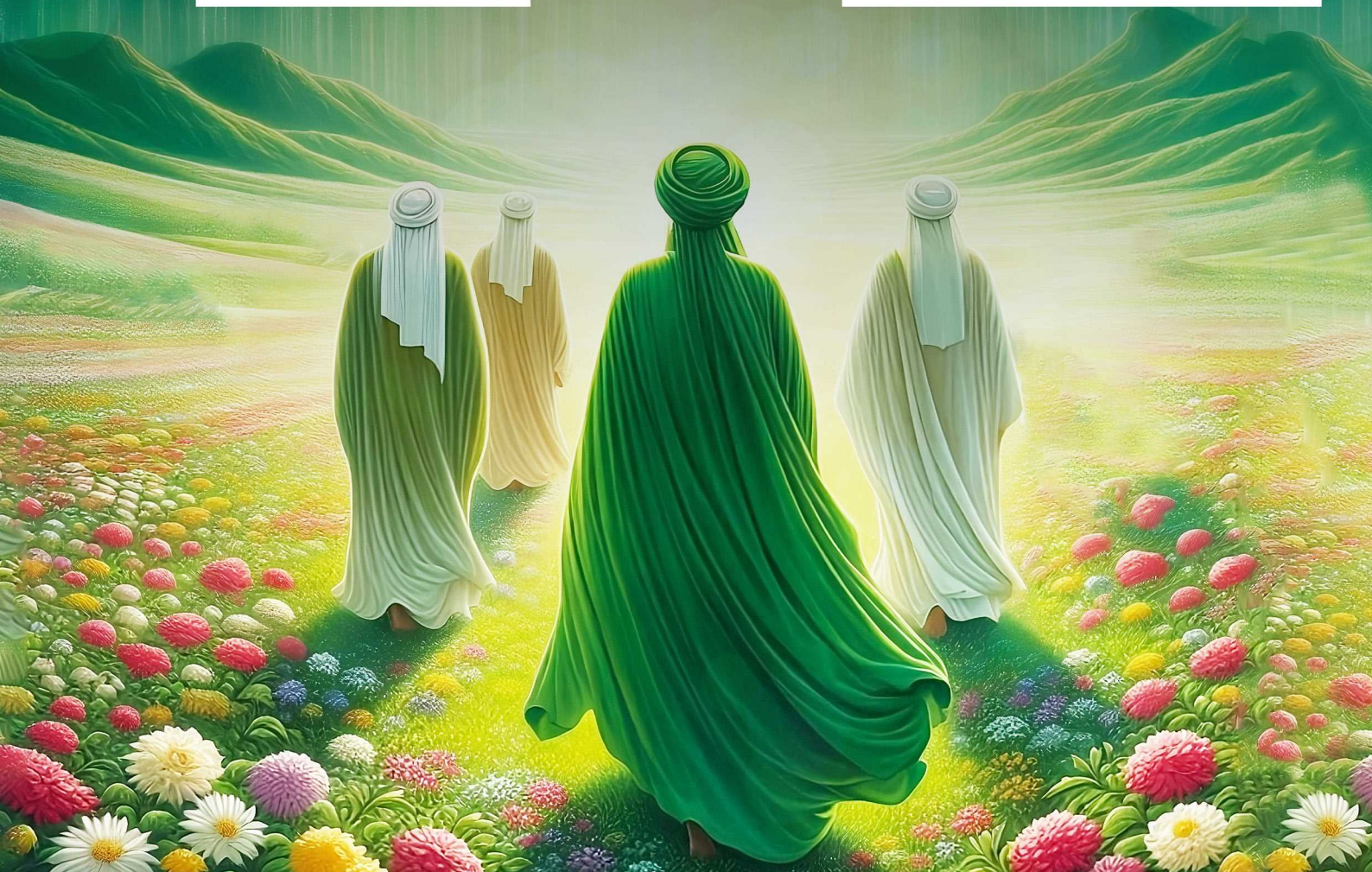
سید احمد الحسن، متشابهات، ج ۳، س ۸۶

گفت‌وگوی داستانی درباره دعوت فرستاده عیسی مسیح | قسمت ششم

عزادار حقیقی امام حسین علیه السلام چه کسی است؟

پژوهشی در شخصیت خضر علیه السلام

پاسخ به تئوفان اعتراف‌کننده | قسمت هشتم

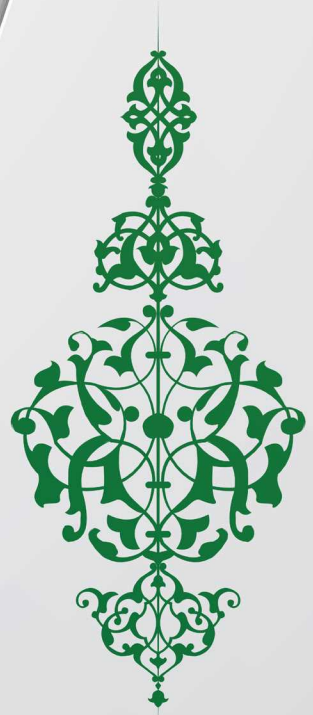


سید احمد الحسن کیست؟

سید احمد الحسن، فرزند سید اسماعیل، فرزند سید صالح، فرزند سید حسین، فرزند سید سلمان، فرزند امام محمد بن الحسن العسکری علیه السلام است. ایشان وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام است و برای هدایت و زمینه سازی ظهور مقدس مبعوث شده است. همان یمانی موعود، برای شیعیان و همان مهدی متولد شده در آخرالزمان نزد اهل سنت که رسول الله صلی الله علیه و آله بشارت تولد ایشان را داده اند و نیز فرستاده ای از سوی حضرت عیسی علیه السلام و حضرت ایلیا علیه السلام برای مسیحیان و یهودیان است. ایشان دعوت الهی خویش را به دستور پدر بزرگوارش امام مهدی علیه السلام، در سال ۱۹۹۹ در نجف اشرف، پایتخت دولت عدل الهی آغاز نمودند و از آنجا دعوت امام مهدی همچون دعوت رسول الله به همه جهان انتشار یافت. سید احمد الحسن برای اثبات حقانیت خویش، به قانون معرفت حجت های الهی احتجاج می کنند: این قانون از سه اصل تشکیل می شود:

۱. نص الهی؛ یعنی وصیت شب وفات رسول الله صلی الله علیه و آله را مطرح کرده اند و نام مبارک احمد به عنوان مهدی اول در آن ذکر شده است.
۲. علم و حکمتی که برای هدایت همه مردم ارائه داده و با آن، همه علمای ادیان و بزرگان الحاد را به تحدی فراخوانده اند.
۳. پرچم البیعة لله (دعوت به حاکمیت خدا)

ایشان یکی از اوصیای رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در وصیت آن حضرت در زمان وفاتش به وی تصریح شده است: از اباعبدالله جعفر بن محمد از پدرش امام باقر از پدرش صاحب پینه ها زین العابدین از پدرش حسین زکی شهید از پدرش امیرالمؤمنین؛ که فرمود: «ای ابالحسن، صحیفه و دواتی حاضر کن؛ و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وصیتش را املا فرمود تا به اینجا رسید که فرمود: ای علی، پس از من دوازده امام خواهند بود و پس از آن ها دوازده مهدی. ای علی، تو نخستین دوازده امام هستی... و ایشان دوازده امام اند و سپس دوازده مهدی خواهد بود... پس اگر زمان وفاتش رسید، آن [خلافت] را به فرزندش، نخستین مهدیین تسلیم کند که سه نام دارد، نامی مانند نام من و نام پدرم که عبدالله و احمد است، و نام سوم مهدی است و او اولین ایمان آورندگان است.»



فهرست

- گفت‌وگوی داستانی درباره دعوت فرستاده
عیسای مسیح | قسمت ششم..... ۳
- عزادار حقیقی امام حسین علیه السلام چه کسی است؟..... ۶
- پاسخ به تئوفان اعتراف کننده | قسمت هشتم..... ۹
- پژوهشی در شخصیت خضر علیه السلام..... ۱۲

هفته‌نامه زمان ظهور

شماره ۱۹۴، جمعه ۷ دی ۱۴۰۳،
۲۵ جمادی الثانی ۱۴۴۶، ۲۷ دسامبر ۲۰۲۴
صاحب امتیاز: مؤسسه وارثین ملکوت

راه‌های ارتباطی:
WWW.VARESin.ORG
WWW.ALMAHDYOON.CO



هر گونه برداشت از هفته‌نامه با ذکر منبع بلامانع است.

زمان ظهور منتظر دریافت نظرات، پیشنهادات و انتقادات
سازنده شما عزیزان است.



گفت و گوی داستانی دربارهٔ دعوت فرستادهٔ عیسای مسیح

قسمت ششم چرا فرستادهٔ عیسی در دانشگاه تحصیل کرده است؟ و آیا او انجیل برنابا را انجیلی معتبر می داند؟

به قلم: متیاس

خوابیدن داری! چیزی شده است؟! ساره با دستپاچگی جواب داد: «نه الیاس جان، من خوبم. داشتم کتاب سیزدهمین حواری را می خواندم. بین من تحت تأثیر قرار نگرفته ام، ولی باید اعتراف کنم که احمد الحسن سخنانی دارد که هیچ کجا نخوانده و نشنیده ام. این حال من را بگذار به حساب اشتیاق همیشگی ام برای دانستن مطالب جدید و منحصر به فرد.»

الیاس همسر و زندگی اش را بسیار دوست داشت و اصلاً اجازه نمی داد که هیچ کس و هیچ چیز این آرامش را از او بگیرد. او با حالت ملتمسانه ای به ساره گفت: «چرا خودت را فریب می دهی؟ چرا تظاهر می کنی که تحت تأثیر قرار نگرفته ای؟ اینکه تو که این قدر به خواب شب حساس بودی، تا این موقع بیدار ماندی و کتاب احمد الحسن را می خوانی، برایم معنای خوبی نمی دهد. به حرفم گوش کن و دیگر این کتاب را نخوان.»

ساره به آرامی گفت: «به من اطمینان کن، الیاس. من فقط کتاب احمد الحسن را می خوانم، چون برایم مطالب جدیدی دارد. نمی توانم قول بدهم که دیگر به سراغ آن نروم. راستی وهب پاسخ سوالت را هم داد و چون می دانستم حرف خصوصی ای با هم ندارید، آن را خواندم. جالب است که می گوید ایمان داران به احمد الحسن

الیاس در پاسخ وهب نوشت: «آقای وهب، زمانی توضیحاتت برایم قانع کننده می شود که ابتدا حقانیت محمد برایم ثابت شود. بعد از آن وصیتش و جانشینانش را می پذیرم. در حال حاضر، او را نه پیامبر می دانم، و نه می پذیرم که برای او آیات بشارتی در کتاب مقدس موجود باشد. فعلاً هم مایل نیستم در این باره چیزی بدانم. راستش چون می دانم که شما مسلمانان انجیل برنابا را صحیح می دانید و اگر از آیاتی مربوط به محمد و احمد الحسن سخن می گویی، شاید می خواهی به این کتاب جعلی استناد کنی، پس لطفاً دیگر از آیات مربوط به آن ها سخن نگو... اما سوألی دارم. احمد الحسن اگر فرستادهٔ خداوند است، چه نیازی به تحصیل در دانشگاه و آموزش نزد استادانی غیر الهی دارد؟ چرا خداوند او را از علم خود بی نیاز نکرده است؟» او سپس گوشی خود را به همسرش داد تا پیام های وهب را بخواند. آن شب در حالی گذشت که موضوع صحبت های آنها باز هم احمد الحسن و ادعایش بود. الیاس نیمه شب با احساس تشنگی از خواب بیدار شد. هنگامی که بلند شد تا به آشپزخانه برود، همسرش را دید که هنوز خوابیده بود و مشغول کار با گوشی همراهش بود. با تعجب از او پرسید: «تو چرا هنوز بیداری؟ تو که همیشه تأکید به زود

انبیای خداوند است، در دربار فرعون و توسط دانشمندان و حکیمان مصری که اساتیدی غیرالهی بودند، آموزش داده شد. البته این فقط برداشت ما نیست، هم مفهوم و معنای آیه واضح است و هم مفسران بزرگ مسیحی نیز به این حقیقت اذعان داشته‌اند.

و مثال بعدی، درباره عیسی مسیح است:

«پس از آنجا روانه شده، به وطن خویش آمد و شاگردانش از عقب او آمدند. * چون روز سَبَّت رسید، در کنیسه تعلیم دادن آغاز نمود و بسیاری چون شنیدند، حیران شده گفتند: «از کجا بدین شخص این چیزها رسیده و این چه حکمت است که به او عطا شده است که چنین معجزات از دست او صادر می‌گردد؟ * مگر این نیست نجار پسر مریم و برادر یعقوب و یوشا و یهوذا و شمعون؟ و خواهران او اینجا نزد ما نیستند؟» و از او لغزش خوردند.» [۳]

نکته‌ای در این آیات وجود دارد که امیدوارم به آن توجه کرده باشی. عیسی به ناصره می‌رود و در آنجا شروع به تعلیم مردم می‌کند. آنها از حکمت بسیار عیسی متعجب می‌شوند و می‌گویند مگر او همان نجار، پسر مریم نیست؟ و غرورشان باعث می‌شود که به سخنان عیسی گوش ندهند و در او لغزش بخورند. بسیار خب، پس عیسی نجار بود. حال، سؤالی پیش می‌آید. چه کسی این شغل را به عیسی یاد داده بود؟ فکر می‌کنم واضح باشد که عیسی این شغل را از یوسف نجار آموخته بود، چرا که شغل یوسف نیز نجاری بود و به گفته مفسران مسیحی نیز او بود که این شغل را به عیسی یاد داد. پس عیسی نیز نزد استادی غیرالهی آموزش دیده بود.

پس ایرادی ندارد، اگر فرستادگان الهی علوم بشری را نزد اساتید غیرالهی آموزش ببینند.

اما آنها برای شناخت مردم زمانشان و چیزی که مردم به آن نیازمندند، نیازی به دیگران و اساتید غیرالهی ندارند، بلکه از طریق وحی به صورت همیشگی با خداوند در ارتباط هستند و همه چیزهایی را که انسانیت برای رهایی به آن نیازمند است و تمام آنچه برای سعادت انسان و شناخت حق لازم است، از جانب خدا دریافت می‌کنند.» [۴]

الیاس پس از خواندن پیام وهب، همان لحظه برایش نوشت: «بسیار خب، پس احمد الحسن همیشه با خداوند در ارتباط است و هرآنچه را

برخلاف سایر مسلمانان انجیل برنابا را قبول ندارند. بیا خودت توضیحاتش را بخوان.»

الیاس با دل خوری گوشی‌اش را گرفت و به اتاق رفت. سپس پیام وهب را باز کرد. او پاسخ داده بود: «خیر دوست عزیز. ما حقانیت محمد (ص) را با آیات کتاب مقدسی که اهل کتاب آن را قبول دارند ثابت می‌کنیم. ما با شما براساس باورهای خودتان احتجاج می‌کنیم. اما درباره انجیل برنابا، احمد الحسن نیز این کتاب را جعلی می‌داند.

ایشان می‌گویند: «آنچه انجیل برنابا نامیده می‌شود، صرفاً بازیچه‌ای است که مسلمان‌نماها خودشان را با آن فریب می‌دهند، وگرنه این انجیل نه ارزش تاریخی دارد و نه هیچ فرد عاقلی می‌تواند با آن بر مسیحیان احتجاج نماید. چگونه ممکن است بتوان با کتابی که اصالتی ندارد محاجه نمود؟» [۱]

همچنین در جای دیگر می‌گویند:

«خداوند شما را توفیق دهد! انجیل برنابای متداول، صددرصد انجیلی جعلی است و فرد مسلمان نمی‌تواند با آن بر مسیحیان احتجاج کند، زیرا به اختصار برای این انجیل هیچ طریق یا سند تاریخی معتبری وجود ندارد. نسخه انجیل قدیمی که این انجیل از روی آن چاپ شده کجاست؟ تاریخ آن چه موقع است؟ کجا یافت شده و آیا مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است؟ چه کسی آن را بررسی کرده و در این باره چه گفته است؟ کسی که می‌خواهد به وسیله این کتاب احتجاج کند باید به این پرسش‌ها پاسخ گوید و البته بعد از آن درمی‌یابد که دستش از هر دلیل و مدرکی که بتواند به پشتوانه آن با این کتاب بر مسیحیان احتجاج کند خالی است.» [۲]

اما پرسیدی که چرا احمد الحسن در دانشگاه تدریس کرده است و استادانی غیرالهی داشته است؟

الیاس عزیز، این موضوعی بسیار طبیعی و تکرار شده در شرح حال انبیای الهی در کتاب مقدس است. برای پرهیز از اطاله کلام، تنها به ذکر دو مثال اکتفا می‌کنم:

در کتاب اعمال رسولان، فصل ۷، آیه ۲۲ می‌خوانیم:

«و موسی در تمامی حکمت اهل مصر تربیت یافته، در قول و فعل قوی گشت.»

می‌بینی الیاس، موسی نیز که از بزرگ‌ترین

برای شناخت مردم زمانش به آن نیازمند است از طریق وحی از خدا می‌گیرد. حال که این‌طور است، پس احمد الحسن باید بتواند با مردم هر کشوری با زبان آن‌ها صحبت کند تا بتواند آن‌ها را بشناسد. این کمترین کار برای شناخت آن‌هاست. آیا او می‌تواند به فارسی و زبان‌های زنده دنیا صحبت کند؟
این گفت‌وگوی داستانی ادامه دارد ...

منابع

[۱] در محضر عبد صالح، ج ۲، نسخه فارسی، ص ۴۰.

[۲] همان، ص ۳۹.

[۳] انجیل مرقس ۱: ۶-۳.

[۴] سید احمد الحسن در کتاب عقاید اسلام، ص ۲۴۹ می‌گوید: «علم حجت آن‌گونه که بیان کردم، وحیی همیشگی از سوی خدا به حجت اوست، درباره همه چیزهایی که انسانیت برای رهایی و شناخت حق و شناخت آنچه خدا از انسان‌ها می‌خواهد، به آن نیازمند است.

علمی که دانستن آن برای حجت خدا

لازم است، به هیچ وجه آگاهی از

زبان‌های کتاب‌های آسمانی

یا زبان‌های دیگر یا

حفظ جملات کتاب‌های

آسمانی نیست، بلکه او باید همه معانی که در همه کتب آسمانی وارد شده است و حقایقی را که به آن اشاره شده است با خود داشته باشد؛ بدون اینکه نیازمند خواندن آن یا آماده کردن آن نزد خودش باشد. همه کتاب‌های آسمانی در صفحه وجودی معصوم، به عنوان حقایق و معانی در مرتبه حقیقت و معنا به امانت نهاده شده است. هر حجتی کتاب خود و شناخت مخصوص به خود و مردم زمانش را و چیزی را که آن مردم به آن نیازمندند، داراست. اصلاً علمی که بر حجت واجب است، آگاهی از علوم مادی نیست، حتی علوم ضروری برای زندگی مردم، مانند پزشکی.»



عزادار حقیقی امام حسین علیهما السلام چه کسی است؟

عزادار حقیقی نماز نمی خواند، بلکه نماز را اقامه می کند

به قلم: سارا ستوده

را داشتند. پس دوست داشتن کافی نیست و اگر فهمی از دین نباشد، آن دوستی هم حقیقت ندارد. **کربلا صحنه تفاوت هاست؛** تفاوت هایی که عده اندکی را حسینی و پاک گرداند و عده بسیاری را یزیدی و ناپاک. تفاوت هایی که به راحتی قابل شناخت نیست و برای درک آن، تدبیر و فهم دینی را می طلبد. به طور مثال، اگر شخصی بی طرف و ناآشنا به دین در کربلا بود، حتماً می پرسید: «حق و باطل از کجا مشخص می شود؟ هر دو سپاه که ادعای اسلام دارند و هر دو گروه نماز می خوانند؟» اینجا همان نقطه عطف و حقیقت کربلاست و پاسخ همه سؤالات، به ویژه سؤال اصلی: (آیا ما عزادار حقیقی امام حسین علیهما السلام هستیم یا نه؟) در همین یک جمله خلاصه می شود. پاسخ در همان نماز است؛ نمازی که برای یاران حسین علیهما السلام معراج بود و برای یاران یزید باتلاق. باتلاقی که یزیدیان در آن فرو رفتند. باتلاق ظاهربینی، باتلاق کوتاه فکری و سطحی نگری. آنان دین را پوسته ای می دیدند و از درک و فهم بطن و حقیقت آن عاجز بودند و دین را فقط از دریچه کوچک و تاریک ذهن عقب مانده خود نگاه می کردند؛ دریچه ای که از طریق آن حسین علیهما السلام را یک خارجی داعی حکومت و سپاه ایشان را از دین خارج شده می دیدند و برای کشتن آنها از هم سبقت می گرفتند تا به ملاقات رسول الله ﷺ بروند. رسول خدایی که از آنها بیزاری می جست. امانه چشمی داشتند که اشک های رسول خدا را ببینند و نه گوشتی که ناله و فغان ایشان را بشنوند. **برای این افراد چاره ای جز دوزخ نیست؛ دوزخی که**

محرم ماه عزاست. ماه گریه، ماه شیون، ماه بر سر زدن و خاک به صورت پاشیدن. ماه خجالت و شرم ساری. ماهی که در آن قصه ها تازه می شود و غصه ها نیز هم. ماهی که هر روزش داستان غمی سنگین را حکایت می کند؛ غمی عالم گیر؛ غصه ای بی همتا؛ غم پادی گلوگیر. ماهی که در آن سلاله پیغمبر را می کشند و بدن شریفش را زیر سُم اسبان لگد کوب می کنند. عزیزان و یارانش را شهید، فرزندان و اهل بیتش را اسیر، و مقام و جایگاه آسمانی اش را دستخوش جسارت قرار می دهند.

هزار و اندی سال است ما بر سینه زده و برای امام مظلوم خود سیاه پوشیده و عزاداری می کنیم و در زیارت عاشورا مسبان عاشورا را سب و لعن می کنیم. **اما آیا ما حقیقتاً عزادار حسین علیهما السلام هستیم؟** یا فقط ادای عزاداران را درمی آوریم؟ آیا اشک هایمان دریا های آتش را سرد می کند؟ آیا هیئت و روضه رفتن هایمان دل زهره را شاد می کند؟ آیا شفاعت حسین علیهما السلام را خواهیم داشت؟ برای پاسخ به این سؤالات ابتدا باید از خودمان بپرسیم: عزادار حقیقی کیست؟ و چه ویژگی هایی دارد که لایق شفاعت حسین علیهما السلام می شود و فرشتگان اشک هایش را به تبرک برمی دارند؟ اکثر شیعیان به سمت کعبه نماز خواندن، سیاه پوشیدن و حب حسین علیهما السلام را برای شفاعت و عاقبت به خیری کافی می دانند و چون حب امام حسین علیهما السلام را در دل دارند، نتیجه می گیرند که اگر در کربلا بودند، امام حسین علیهما السلام را یاری می دادند. اما این سخنی گزاف است، زیرا حسین علیهما السلام را قومی کشتند که ادعای محبت رسول خدا ﷺ

سرزمین حرام، کعبه خداوند، قبله خداوند و وجه خداوند هستیم. خداوند می فرماید: **﴿فَأَيْنَمَا تُولَوْنَ﴾** (پس به هر جای که رو کنید، همان جا رو به خداست). ما آیات و بینات هستیم...» [۲]

در این حدیث شریف نه تنها نماز، امام عنوان شده، بلکه حتی بالاتر از آن، قبله و وجه خدا نیز امام ذکر شده است. پس اقامه کردن نماز، رو کردن به سمت قبله و وجه خدا، یعنی اطاعت و فرمان بری از آن امامی است که منتخب خداست. لذا کسی که به امامت امامی از اوصیای رسول خدا ﷺ ایمان نداشته باشد، نماز را اقامه نمی کند، حج نمی گذارد، زکات و روزه و هر آنچه را به دین داری منتسب است انجام نمی دهد، بلکه خود را به ظواهر مشغول ساخته است. این شخص حتی اگر شیعه و محب حسین ﷺ باشد، اگر امام زمان خود را شناسد و به او اقتدا نکند، نمازش سوت و کف زدن است. همان طور که سنج و زنجیر و سینه زدنش فقط تولید صداهایی موزون است؛ صداهایی که فرشتگان را می آزارد و غم سالار شهیدان را صد چندان می کند. کسانی که ادعای تشیع دارند، ولی امام زمانشان را نشناخته اند، اگر در کربلا بودند، زیر بیرق یزید و در سپاه دشمن نماز می خواندند، زیرا معنا و حقیقت نماز را نفهمیدند که اگر می دانستند، حسین زمانشان را که همان قبله، وجه و نماز حقیقی است یاری می کردند. همان نمازی که افراد را از گناه و فحشا دور می کند. [۳] همان نمازی که ستون دین است. [۴] همان نمازی که معراج مومن است. [۵] مسلماً این توصیفات برای یک نماز دست و پا شکسته بدون معرفت و توجه بیان نشده است و مُراد از آن، امام است. امامی که خلیفه خداست و رو کردن به امام و اطاعت و اقتدا و تسلیم بودن در برابر او تو را جزو نمازگزاران حقیقی یا همان برپا کنندگان نماز و در ادامه عزاداران واقعی ثبت می کند.

طبق وصیت شب وفات رسول خدا ﷺ سید احمد الحسن وصی و فرستاده امام مهدی ﷺ است و ایمان و اقتدا به وصی واجب است و لازم. حال از خودت بپرس: آیا نمازت را اقامه می کنی یا فقط آن را می خوانی؟! هفتاد و دو نفر در کربلا نماز را اقامه کردند و سی هزار نفر نماز را خواندند و نتیجه آن شد که می بینید. اقامه نماز نام برپا کنندگان را جاودانه کرد و در جوار امامشان آمیدند و مدفنشان زیارتگاه انبیا و اولیا و محل رفت و آمد فرشتگان گشت. اما نام نمازگزاران که تنها به ظاهر نماز اکتفا کردند و حاکمیت غیر خدا را به حاکمیت خدا ترجیح دادند،

با اعمال خود ساختند، چرا که دین را فهم نکردند.

فقط شنیدند و تقلید کردند. حال چه ننگ بزرگ

و چه داغ عظیمی است، اگر امروزه نام عزاداران حسین ﷺ را در جرگه یزیدیان تاریخ بنویسند، آن هم به دلیل جرم یکسانشان با یزیدیان؛ یعنی شناختن حجت خدا. حال عزادار حقیقی کیست؟ آیا عزادار نباید فهم و درکی از عزای خود داشته باشد؟ آیا نباید مسیر و راه و رسالت حسین ﷺ را بشناسد؟ آیا نباید دین را که یک عقیده است، با تعقل و شناخت و معرفت دریابد؟

تفاوت عزادار حقیقی با عزادار غیر حقیقی در یک کلمه خلاصه می شود و آن

«نماز» است. عزادار حقیقی نماز نمی خواند، بلکه

آن را اقامه می کند. آری، اقامه. در قرآن کریم در ۱۳ آیه شریفه به برپا کردن و اقامه نماز امر شده ایم، نه خواندن آن. خداوند می فرماید: **(و اقيموا الصلوة)** (نماز را برپا دارید).

نماز چیست؟ آیا نماز فقط ظاهر و پوسته ای است که همگان را به رکوع و سجود به سمت یک قبله مادی فرامی خواند؟ اگر این طور باشد، شمر و شبت و عمر بن سعد، در اثر کثرت نماز، پیشانی و زانوانشان پینه بسته بود. یا اینکه نماز و اقامه کردن آن حقیقتی ورای ماده و ظواهر است؟ پاسخ خداوند به این سؤال را در قرآن می خوانیم:

(وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءٌ وَتَصْدِيَةٌ فَذُقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ) [۱] (و نمازشان در خانه [خدا] جز سوت کشیدن و کف زدن نبود. پس به سزای آن که کفر می ورزیدید، این عذاب را بچشید).

طبق نص قرآن، نماز ظاهر و باطنی دارد که اکتفا

به ظاهر آن جز سوت کشیدن و کف زدن نیست. این

همان نماز خواندن است، نه اقامه کردن. همان کاری که یزیدیان در روز عاشورا کردند، نماز خواندند. اما در آن سوی مهلکه، یاران امام حسین ﷺ نماز را اقامه کردند. تفاوت اقامه یا برپا کردن نماز با خواندن آن، در خود نماز است. اگر ندانیم نماز چیست، مسلماً آن را طبق ظاهر می خوانیم و اقامه نخواهیم نکرد. پس قبل از اقامه کردن باید نماز را بشناسیم.

داوود بن کثیر معنای نماز را از امام صادق ﷺ می پرسد. ایشان می گوید: به ابو عبد الله ﷺ عرض کردم: «آیا شما نماز ذکر شده در کتاب خداوند عز و جل هستید؟ و آیا شما زکات و حج هستید؟» فرمود: «ای داوود، ما نماز ذکر شده در کتاب خداوند عز و جل هستیم. ما زکات، روزه، حج، ماه حرام،

به زباله دان تاریخ پیوست.

اقامه نماز اصلی مهم و سازنده است و این قضیه به کربلا و در زمان امام حسین (علیه السلام) ختم نمی شود.

همان طور که قرآن در همه زمان ها ساری و جاری است، فهم نماز و اقامه نماز هم در همه دوران استمرار دارد. همان طور که می دانید هیچ کس با ایمان زبانی رها نمی شود، بلکه طبق نص قرآن [۱] در بوتۀ ابتلا و امتحان قرار می گیرد و مهم ترین امتحان بشر امتحان او با خلفای الهی یا همان نماز است، که آیا نماز را اقامه می کنید یا فقط آن را می خوانید؟!

این اقتدا و اقامه نماز مهم ترین امتحان دین داران است که اگر در امتحان پیروز شوند، همه ویژگی ها و صفات شیعیان حقیقی، از جمله عزادار بودن سرور و سالار شهیدان براننده شان خواهد بود و اگر فقط اهل خواندن نماز باشند، بدون شناخت حسین زمان خود، باید مراقب باشند، چرا که این دین داری ظاهری و بدون بصیرت، ممکن است انسان را با سنج و زنجیر عزاداری به جنگ با حسین زمان بکشاند. حسین زمان، امام مهدی (علیه السلام) است و ایشان مسلم خود را فرستاده تا او را یاری کنیم. آیا یاریگری هست که او را یاری کند؟

خداوند در قرآن اقامه کردن نماز را از جمله ویژگی های یاران قائم (علیه السلام) برمی شمارد، آنجا که می فرماید: **(الَّذِينَ إِن مَّكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ)** [۷] (همان کسانی که چون در زمین به آنان توانایی دهیم، نماز برپا می دارند و زکات می دهند و به کارهای پسندیده و امی دارند و از کارهای ناپسند بازمی دارند و فرجام همه کارها از آن خداست).

امام محمد باقر (علیه السلام) فرمود: «(همان کسانی که چون در زمین به آنان توانایی دهیم، نماز برپا می دارند و زکات می دهند و به کارهای پسندیده و امی دارند و از کارهای ناپسند بازمی دارند و فرجام همه کارها از آن خداست). این آیه برای آل محمد، مهدی (علیه السلام) و یارانش است که خداوند آنها را بر مشرق و مغرب زمین تمکین می دهد و دین را ظاهر می کند و خداوند به دست آنان بدعت ها و باطل را می میراند، همچنان که بی خردان، حق را بمیرانند تا اینکه اثری از ظلم نماند. و امر به معروف و نهی از منکر می کنند. و فرجام همه کارها از آن خداست.» [۸]

متأسفانه ابلیس به واسطه فقرهای گمراهی توانسته است نسل های امروزی را برخلاف نسل های نیکوکار پیشین خود که به حاکمیت خدا اعتراف می کردند، به انحراف بکشاند و این چنین نمازشان را ضایع گرداند.

(فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّرْهَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا) [۹] (آنگاه پس از آنان جانشینانی به جای ماندند که نماز را تباه ساخته، از هوس ها پیروی کردند. و به زودی [سزای] گمراهی را خواهند دید).

نه اینکه نماز نمی خوانند، بلکه آن را اقامه نمی کنند، یعنی ایمان و تسلیم در برابر امام خود ندارند. یقین داشته باشید که اشک و ماتم و سنج و زنجیر زنی گناهی را نمی آمرزد، اگر اهل لبیک گفتن و اقامه نماز نباشید!

اگر شما خواننده گرامی، مؤمن به وصیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هستید، پس شما نمازتان را اقامه می کنید و جزو عزاداران واقعی امام حسین (علیه السلام) هستید و اگر به وصیت بازدارنده از گمراهی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) [۱۰] ایمان ندارید، بهتر است در افکار و اعتقاداتان تجدید نظر کنید، زیرا نه تنها عزادار نیستید، بلکه در ادعای مسلمانی خود نیز صادق نیستید. و مطمئن باشید عزاداری که وصی ای از اوصیای حسین (علیه السلام) را لبیک نگوید، اگر در کربلا می بود، ایشان را نیز یاری نمی کرد.

والسلام علی من التبع الهدی

منبع

[۱] سورة انفال، آیه ۳۵.

[۲] سورة بقره، آیه ۱۱۵.

[۳] سورة عنکبوت، آیه ۴۵.

[۴] رسول الله (ص): «مَثَلُ الصَّلَاةِ مَثَلُ عَمُودِ الْفُسْطَاطِ؛ إِذَا ثَبَتَ الْعَمُودُ نَفَعَتِ الْأُتُنَابُ وَالْأَوْتَادُ وَالْغِشَاءُ، وَإِذَا انْكَسَرَ الْعَمُودُ لَمْ يَنْفَعْ طُنْبُ وَلَا وَتْدٌ وَلَا غِشَاءٌ.» «مَثَلُ نَمَازٍ مَثَلُ سِتُونِ خِيَمَةٍ اسْت؛ أَكَرَّ سِتُونٍ مُحْكَمٍ بَاشَد، طَنَابُهَا وَمِخْهَا وَچَادَرِ كَارَايِي دَارند، اَمَّا أَكَرَّ سِتُونِ بَشَكَنْد، نَه طَنَابِي بَه كَارِ مِي آيَد وَ نَه مِخِي وَ نَه چَادَرِي.» شیخ کلینی، الکافی، جلد ۳، حدیث ۹، صفحه ۲۶۶.

[۵] حضرت رسول اکرم (ص): «(الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ.)» «نماز معراج مؤمن است.» ابوالفضل رشیدالدین میبیدی، کشف الاسرار، ج ۲، ص ۶۷۶.

[۶] سورة عنکبوت، آیه ۲.

[۷] سورة حج، آیه ۴۱.

[۸] الشيخ يزدي، الزام الناصب، جلد ۱.

[۹] سورة مريم، آیه ۵۹.

پاسخ به تئوفان اعتراف کننده اقسامت هشتم

پاسخ به ادعای تئوفان درباره اولین مردم مسلمان، جنگ های پیامبر ﷺ و بهشت در قرآن

جنگ های حضرت محمد ﷺ نه به قصد تغییر دین
مردم و نه با هدف اعمال خشونت و خونریزی صورت
گرفت، بلکه تماماً دفاعی بود

به قلم: ارمیا خطیب

کلمات تئوفان اعتراف کننده

او می گوید:

«بدین ترتیب، گزارش از زنان
به مردان سرایت کرد و ابتدا به
ابوبکر، کسی که او جانشین
خودش قرار داد.
این بدعت در منطقه عدن،
در نهایت با جنگ رواج یافت:
در ابتدا به مدت ده سال
به صورت پنهانی و ده [سال]
دیگر با جنگ، و نه [سال]
به صورت آشکار.
او مطالبش را [این گونه]
آموزش می داد که کسی که
دشمنی را بکشد یا توسط دشمن
کشته شود به بهشت می رود؛ و
او گفت که این بهشت از خوردن و
نوشیدن های مادی و هم بستری با



پیشگفتار

به قسمت پایانی پاسخ به تئوفان
اعتراف کننده رسیدیم. همان طور
که پیش تر تقدیم شد،
تئوفانس یک ادعای نادرست
یا دروغ را درباره نحوه ایمان
آوردن حضرت خدیجه رضی الله عنها آورد
که به لطف خدا به آن پاسخ
داده شد. در این قسمت
نیز مشخص می شود که او
ادعاهای دیگری را آورده است؛
بنابراین کلمات او ارائه و به
بررسی آن می پردازیم.

پنهانی و ده [سال] دیگر با جنگ، و نه [سال] به صورت آشکار.» پایان نقل قول. می‌گویم:

اینکه او دعوت حضرت محمد ﷺ را بدعت می‌دانید، پاسخش پیش‌تر تقدیم شد. اما ظاهراً او انتشار این دعوت را در منطقه عدن - یکی از شهرهای جنوب یمن امروزی - تصور کرده است! اما انتشار دعوت پیامبر خدا ﷺ نه در آنجا، بلکه از مکه آغاز شد! که البته مکه در تهمامه بود و تهمامه از یمن. تئوفانس از بیست و نه سال صحبت می‌کند! اما بعثت ایشان ﷺ در چهل سالگی [۸] و شهادتشان در شصت و سه سالگی بود. [۹] بنابراین مدت رسالت حضرت محمد ﷺ بیست و سه سال بود و نه بیست و نه سال! مشخص نیست تئوفانس شش سال دیگر را از کجا آورده است؟! از طرف دیگر، ایشان ﷺ بعد از شروع رسالتشان سیزده سال در مکه بود [۱۰] که در این سال‌ها جنگی بین او و دشمنان رخ نداد؛ پس آنچه باقی می‌ماند، ده سال پایانی است که بعد از هجرت ایشان ﷺ از مکه به مدینه آغاز شد و دلیل تمامی این جنگ‌ها تماماً به خاطر آن بود که دشمنان حضرت محمد ﷺ و اسلام و مسلمانان تاب تحمل وجود ایشان را نداشتند یا متعرض مسلمانان یا سرزمین آنها می‌شدند. آری، آنچه تئوفانس تلاش می‌کند نشان دهد که این - به ادعای او - بدعت با جنگ رواج یافت، تلاشی شکست خورده است، زیرا مخالف شواهد و مدارک درست تاریخی است و دکتر علاء السالم به‌طور مفصل در کتاب دفاع از رسول اثبات می‌کند که جنگ‌های حضرت محمد ﷺ نه به قصد تغییر دین مردم و نه با هدف اعمال خشونت و خون‌ریزی صورت گرفت، بلکه تماماً دفاعی بود. به عبارت دیگر، تهاجمی نبود. در این دوران، مسلمانان با انواع خیانت‌ها و کشتار و توطئه‌ها و حتی ترور پیامبر ﷺ روبه‌رو شدند. پس تمامی این جنگ‌ها نه برای تغییر مذهب غیرمسلمانان یا اعمال خشونت، بلکه به خاطر دفاع در برابر هجوم دشمنانی صورت گرفت که یا به اموال مسلمانان حمله می‌کردند یا جان ایشان را می‌گرفتند یا در همسایگی سرزمین اسلامی بودند و پیش‌تر مسلمانان را متوجه تهدید خود کرده بودند. [۱۱]

زنان است، و دارای نه‌ری از شراب، عسل و شیر است، و اینکه زنان مانند زنان این پایین نیستند، بلکه متفاوت، و هم‌بستری طولانی‌مدت است و لذت مداوم؛ و چیزهایی دیگر پر از فسق و حماقت. همچنین اینکه مردان باید با هم هم‌دردی کنند و به کسانی که [به آنها] ظلم شده است کمک کنند.» [۱]

ابوبکر، نخستین مرد مسلمان؟!

تئوفانس می‌گوید:

«بدین ترتیب، گزارش از زنان به مردان سرایت کرد و ابتدا به ابوبکر، کسی که او جانشین خودش قرار داد.» پایان نقل قول.

تئوفانس ابوبکر را نخستین فرد مسلمان به حساب آورده است! آن هم پس از اینکه نحوه ایمان حضرت خدیجه ﷺ را به صورت ساختگی و غیرحقیقی می‌آورد! اما حقیقت به گونه دیگری است! زیرا اولین کسی که مسلمان شد و ایمان آورد، کسی نبود جز حضرت علی ﷺ. برای نمونه، حضرت محمد ﷺ حضرت علی ﷺ را به عنوان اولین کسی که ایمان آورد معرفی کرده است. [۲] عمر بن خطاب نیز - که هم‌دست ابوبکر بود - اعتراف می‌کند که پیامبر خدا حضرت محمد ﷺ اعلام فرمود که علی ﷺ اولین ایمان آورنده و اولین مسلمان است. [۳] حتی خود ابوبکر نیز اعتراف می‌کند که علی ﷺ اولین مسلمان است [۴] و سلمان فارسی (ره) نیز علی ﷺ را به عنوان اولین کسی که اسلام آورد معرفی می‌کند [۵] و حتی خود حضرت علی ﷺ گواهی می‌دهد که اولین مسلمان و اولین مؤمن خود ایشان است و نه ابوبکر. [۶] همچنین نکته مهم دیگری که وجود دارد این است که اگرچه خدیجه ﷺ به محض شنیدن دعوت ایمان آورد، اما نخستین کسی که دعوت الهی پیامبر ﷺ به او رسید و ایمان آورد، حضرت علی ﷺ بود و سپس این دعوت به حضرت خدیجه ﷺ رسید و او نیز به محض شنیدن ایمان آورد. [۷]

واقعاً نمی‌دانم کلیسا با چه دلیلی تئوفانس را قدیس شمرده است!

جنگ‌های حضرت محمد (ص)

تئوفانس می‌گوید:

«این بدعت در منطقه عدن، در نهایت با جنگ رواج یافت: در ابتدا به مدت ده سال به صورت

که چقدر نسبت به حقیقت جاهل است، یا شاید بهتر است بگوییم او تا چه اندازه در برابر حقیقت مقاومت می کند! قضاوت را بر عهده مخاطبان حق جو و حق طلب می گذارم و امیدوارم در آنچه گذشت منصفانه تدبیر کنند و اجازه ندهند که تعصب چشمان و قلبشان را نسبت به حقیقت بپوشاند.

منابع [۱]



- [۲] البزار، مسند البزار = البحر الزخار، ج ۹، ص ۳۴۲.
[۳] طبری، ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی (علیه السلام)، ج ۱، ص ۲۶۰.
[۴] همان، ص ۲۵۷.
[۵] همان، ص ۲۶۲.
[۶] همان، ص ۲۶۱.
[۷] علاء السالم، دفاع از رسول، ص ۱۱۳.
[۸] مجلسی، بحار الأنوار - ط مؤسسة الوفاء، ج ۸، ص ۱۸۴.
[۹] شیخ مفید، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۱، ص ۱۸۹.
[۱۰] شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۳۴۵.
[۱۱] علاء السالم، دفاع از رسول، شبهات مربوط به جنگ های رسول خدا، ص ۴۴۵-۴۸۷.
[۱۲] هفته نامه زمان ظهور، نشریه شماره ۱۷۲، سلسله پاسخ هایی به بدعت شماره ۱۰۱ یوحنا دمشقی، قسمت ۲۴، ص ۱۹.



«بهشت، عالمی مادی؟»

تئوفانس در انتها می گوید:

«او مطالبش را [این گونه] آموزش می داد که کسی که دشمنی را بکشد یا توسط دشمن کشته شود به بهشت می رود؛ و او گفت که این بهشت از خوردن و نوشیدن های مادی و هم بستری با زنان است، و دارای نهري از شراب، عسل و شیر است، و اینکه زنان مانند زنان این پایین نیستند، بلکه متفاوت، و هم بستری طولانی مدت است و لذت مداوم؛ و چیزهایی دیگر پر از فسق و حماقت. همچنین اینکه مردان باید با هم هم دردی کنند و به کسانی که [به آنها] ظلم شده است کمک کنند.» پایان نقل قول.

می گویم:

در قرآن نیامده است که این خوردن و نوشیدن به صورت مادی است و این کلمه ای است که تئوفانس همراه کننده به آن افزوده است. همچنین پیش تر به صورت مفصل، پاسخ این کج فهمی مسیحیان - به طور خاص یوحنا دمشقی - از بهشت موصوف در قرآن تقدیم شد؛ آن هم به برکت روشنگری سید احمد الحسن. خلاصه آن این است که قرآن دارای متشابهات است و همین قرآن نشان می دهد که تنها خدا و راسخان، از معانی قرآن آگاهی دارند و این راسخان، همان جانشینان خدا بر روی زمین پس از حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) هستند و مهدی اول یا احمد که یکی از این جانشینان است، برای ما روشن کرد که بهشت عالم مادی نیست و معنای خوردن و نوشیدن و آمیزش در بهشت، مانند این عالم دنیا نیست. بنابراین همان طور که در کتاب مقدس، تشبیهات بسیاری را شاهدیم، در قرآن نیز چنین موضوعی را می بینیم. بنابراین باور داریم که مسیحیان آزاداندیش، با آنچه در قرآن آمده است منصفانه روبه رو خواهند شد و هرگز با دید متعصبانه و کوردلانه کسانی که قلبشان از حسد و کینه به حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) و اسلام پر شده است به قرآن نمی نگرند.

«نتیجه گیری»

تمام شد! دیدیم که تئوفانس تا انتهای کلامش نیز به دنبال اثبات این است که وجودش مملو از تاریکی و نادانی است. آنچه او درباره اولین مرد مسلمان ادعا کرد یا رواج دین اسلام با خشونت یا بهشت موجود در قرآن، حداقل نشان می دهد

پژوهشی در شخصیت خضر علیه السلام

به قلم:
ستاره شرقی

مقدمه

شاید برای شما هم سؤال باشد که خضر کیست؟ آیا پیامبر است یا یک شخص الهی؟ روایاتی که بیان می‌کند خضر مایهٔ سرسبزی است، چه معنایی دارند؟ آیا هر کجا که سرسبزی باشد، خضر از آنجا گذر کرده است؟

منظور از سرسبزی در این روایات چیست؟ در بسیاری از روایات گفته شده که خضر از چشمهٔ آب حیات نوشیده است. آب حیات چیست؟ چشمهٔ آب حیات کجاست؟

در داستان سفر حضرت موسی علیهِ السلام و عبد صالح در سورهٔ کهف (آیات ۶۰ تا ۸۲)، بسیاری از روایات، عبد صالح را خضر می‌دانند. آیا این نام‌گذاری صحیح است؟ چه عاملی سبب شده نام خضر را بر معلم موسی علیهِ السلام بگذارند؟

آیا صحیح است حضرت موسی علیهِ السلام که پیامبری اولوالعزم است، به شاگردی عبد صالح درآید؟ چه چیزی در وجود عبد صالح است که سبب فرمان‌برداری موسی علیهِ السلام از او شده است؟ این سؤالات و دیگر سؤالات پیرامون آن، سببی بر نوشتن این پژوهش شد؛ تا با گذر از احادیث و تفاسیر روایی در نهایت به حقیقت ماجرا از کلام سید احمد الحسن دست یابیم.

خضر صفتی برای عبد صالح

دربارهٔ نام و نسب خضر در منابع تاریخی اسلامی اختلاف زیادی است. ابن حبیب، متوفی (۲۴۵ ق) که از قدیمی‌ترین مورخان مسلمانی است که از خضر نام برده، او را از اعقاب اسحاق نبی علیهِ السلام دانسته و نامش را خضرون بن عمیایل ذکر کرده است. [۱] مفسران در نبوت خضر نظرات متفاوتی دارند،

کلاس دوم ابتدایی که بودم، هر از چندی ناظم مدرسه سؤالاتی از دانش‌آموزان می‌پرسید و برای تشویق آنها به تحقیق و کتاب‌خوانی، جوایزی در نظر می‌گرفت. یکی از این سؤالات این بود: «نام چهار امام یا پیامبر را بنویسید که زنده‌اند و به آسمان‌ها عروج کرده‌اند.»

به تحقیق و رسیدن به پاسخ بسیار علاقه‌مند بودم. خودم را در رقابتی تنگاتنگ با دانش‌آموزانی می‌دیدم که گویا آنها نیز در پی تحقیق و رسیدن به پاسخ بودند. از همان روز، شروع به پرس و جو کردم. به منزل یکی از بستگان رفتم که کتابخانه‌ای کوچک در منزل داشت. تفاسیر قرآن، کتاب‌های روایی و کتاب‌های دیگری نیز در این کتابخانه به چشم می‌خورد. پدر ایشان معلم قرآن بود و به افرادی که نمی‌توانستند قرآن بخوانند آموزش می‌داد. سؤالم را پرسیدم و پاسخ هم گرفتم: «حضرت عیسی، حضرت الیاس، حضرت خضر و امام مهدی علیه‌السلام.» پاسخ را به ناظم مدرسه تحویل دادم. گویا در پاسخ دهی اولین نفر بودم. هیجان کودکی‌ام وصف‌ناشدنی بود. با اینکه از تاریخ انبیاء و اوصیای الهی (ع) اطلاعاتی نداشتم، اما خاطرهٔ آن روز و اسامی آن چهار معصوم آنچنان در گوشهٔ ذهنم حک شد که تاکنون از خاطر نبرده‌ام.

جا دارد اعتراف کنم دعوت حق سید احمد الحسن از سوی همین شخص - شخصی که پاسخ سؤالاتم را داده بود - بر ما ابلاغ شد. شخصی که از همان دوران در جست‌وجوی دین بود و هدفش یاری امام زمانش بود (خداوند ایشان را حفظ کند). از خاطرات می‌گذریم و به سراغ پژوهش پیش‌رو می‌آییم. پژوهشی در شخصیت خضر علیهِ السلام.

گذاشت، نفهمیدم به کجای زمین خدا رفت؟ لذا به محضر امیرالمؤمنین (علیه السلام) برگشتم [و آنچه را دیده بودم] اعلام کرده و گفتم. «امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند: ای ابامحمد، آیا او را شناختی؟ عرض کردم: خدا و رسول خدا و امیرالمؤمنین (علیه السلام) اعلم و داناترند. حضرت فرمودند: او خضر پیامبر بود.» [۷]

همچنین در روایتی از امام رضا (علیه السلام) نقل شده که فرمود: «هنگامی که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) قبض روح شد، شخصی آمد و بر در خانه ایستاد و آنها را تسلیت گفت. اهل بیت سخن او را می شنیدند، ولی خودش را نمی دیدند. علی بن ابی طالب (علیه السلام) گفت: این خضر است که آمده تا شما را (در فوت) پیامبران تسلیت دهد.» [۸]

در روایت دیگری از امام رضا (علیه السلام) درباره خضر چنین نقل شده که می فرماید: «همه ساله در مراسم حج حضور می یابد و تمام مناسک حج را نیز انجام می دهد و در عرفات در کنار سایر حجاج خانه خدا می ایستد و بر دعای مؤمنین آمین می گوید.» [۹] خضر شخصیتی رمز آلود در بین مردم بوده، چرا که با نگاهی گذرا در تاریخ، با نظرات متفاوتی روبه رو می شویم که گاهی گفته شده او یک پیامبر است. اما عده ای نیز بر این باورند که پیامبر نبوده، بلکه دانشمندی همچون ذوالقرنین و آصف بن برخیا بوده است. [۱۰] ناگفته نماند آصف بن برخیا وصی و جانشین سلیمان نبی (علیه السلام) بوده است و با اخلاصی که برای خداوند داشت، حقایقی در صفحه وجودش تجلی یافت. [۱۱] همچنین از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) سؤال شد: آیا ذوالقرنین پیامبر بود یا پادشاه؟

از جمله:

فخر رازی دلایلی را که مفسران برای اثبات نبوت خضر آورده اند رد کرده است. [۲]

طباطبایی در تفسیر المیزان خضر را پیامبر خدا می داند. [۳]

شیخ طوسی نظری از خود بیان نکرده است. [۴] ثعلبی خضر را پیامبری با عمر طولانی می داند که از نظر مردم پنهان است. [۵]

بغوی معتقد است که خدا از طریق الهام، علم باطنی را به خضر عطا کرده است و نزد بیشتر اهل علم او پیامبر نیست. [۶]

علاوه بر نظرات مفسران درباره شخصیت خضر، روایات بسیاری نیز از ائمه (علیهم السلام) در این باره بیان شده که در این قسمت ذکر می کنیم. در روایتی از ابو هاشم بن قاسم جعفری از امام جواد (علیه السلام) نقل می کند که حضرت فرمودند: «امیرالمؤمنین (علیه السلام) همراه امام حسن مجتبی (علیه السلام) که به دست سلمان تکیه داده بود وارد مسجد الحرام شدند. در همین حین، مردی با چهره و لباسی مناسب و خیلی خوب جلو آمد و به امیرالمؤمنین سلام کرد... سپس آن مرد عرض کرد: ای امیرالمؤمنین، از شما سه مسئله می پرسم... امیرالمؤمنین (علیه السلام) متوجه حسن (علیه السلام) شده و فرمودند: «ای ابامحمد، جواب او را بده و امام حسن (علیه السلام) هم جواب او را داد... (شهادت بر ائمه (علیهم السلام) می دهد و در ادامه) و شهادت می دهم بر امامت مردی از اولاد حسن (علیه السلام) که کنیه و اسمش برده نمی شود تا اینکه امرش [قیام و ظهورش واقع شده] غلبه کند، و زمین را پر از عدل و داد کند، همچنان که پر از ظلم و جور شده است و سلام بر تو ای امیرالمؤمنین و رحمت و برکات خداوند نثار شما باد.» بعد [از ادای این شهادت] برخاست و رفت. امیرالمؤمنین (علیه السلام) به امام حسن (علیه السلام) فرمودند:

«ای ابامحمد، او را دنبال کن

بین کجا می رود؟» امام

حسن (علیه السلام) خارج شد [و

خیلی زود برگشت] و

فرمودند: «همین که

پایش را از مسجد بیرون



می‌کند. البته این سرسبزی به معنای ظاهری نیست که هر کجا قدم نهد زیر پاهایش سرسبز شود! بلکه سرسبزی به دین اشاره دارد. [۱۴]

سید احمد الحسن در بیان شخصیت عبد صالح این گونه می‌گوید:

«کسانی که به این قصه قرآنی وارد شده‌اند درباره عبد صالح به لغزش و اشتباه افتاده‌اند. و تصور اینکه بنده‌ای که قرآن به هویت و اسم او اشاره نکرده، دانای‌تر از موسای نبی که یکی از پیامبران اولوالعزم است، برایشان گران و دشوار آمده است. این افراد ندانسته‌اند که عبد صالح انسانی است که به این عالم جسمانی نزول کرده است تا موسی را آموزش دهد، در حالی که زمان وی هنوز فرا نرسیده بود. حتی این موضوع، آنها را در تلاش بر کاستن از قدر و منزلت عبد صالح و انکار حق قرآنی روشن و واضح او مبنی بر اینکه وی دانای‌تر از موسی بوده، تشویق و تحریک کرده است. در برخی روایات، از این فرد به «خضر» نام برده شده، ولی این‌ها متوجه نیستند که «خضر» یک صفت است، نه اسم. و می‌توان آن را به چندین شخصیت الهی اطلاق نمود، از آن رو که آنها سرزمین پشت سرشان را از دین سرسبز می‌گردانند، زیرا آنها دین الهی را بسط و نشر می‌دهند. رنگ سبز به دین اشاره دارد.» [۱۵]

در روایات بسیاری به سرسبزی زمین اشاراتی شده است و علت آن را حضور و گذر خضر از آنجا می‌دانند. امام صادق علیه السلام فرمودند:

«بر هیچ تخته خشکیده‌ای نمی‌نشست، مگر آن که سبز می‌شد و بر هیچ زمین بی‌آب و علفی قرار نمی‌گرفت، مگر آن که سرسبز می‌گشت و به همین دلیل خضر نامیده شد.» [۱۶]

همان‌طور که سید احمد الحسن بیان داشتند، خضر صفتی است که می‌تواند به شخصیت‌های متعددی از اولیای الهی تعلق داشته باشد. علاوه بر آن، ایشان خضر نبی علیه السلام را یکی از ارکان امام مهدی علیه السلام به شمار آورده و بیان می‌کند:

«امام مهدی علیه السلام چهار رکن دارد: خضر علیه السلام، ایلیا (الیاس) علیه السلام، عیسی علیه السلام و یمانی.» [۱۷]

ایشان فرمودند: «او نه پیامبر بود و نه پادشاه، لیکن بنده‌ای بود که خدا را دوست داشت و خداوند نیز او را دوست می‌داشت. برای خدا خیرخواهی کرد و خدا برای او خیرخواهی فرمود. خداوند او را به سوی قومش مبعوث نمود. آنها ضربتی بر سمت راست سرش زدند و او مدت زمانی که خدا می‌خواست غیبت کند، از آنها غایب شد. سپس برای بار دوم او را مبعوث نمود و آنها ضربتی بر سمت چپ سرش زدند و او مدت زمانی که خدا می‌خواست غیبت کند، از مردم غایب شد. سپس بار سوم او را مبعوث نمود و آنگاه خداوند او را در زمین تمکین و فرمانروایی داد. و در شما همانند او وجود دارد.» [۱۲]

در آیات ۶ تا ۸۲ سوره کهف، داستان ملاقات حضرت موسی علیه السلام با عبد صالح آمده است. در آنجا نامی از خضر نیامده و هم سفر موسی را بنده‌ای از بندگان که دارای علم لدنی است ذکر می‌کند. در بسیاری از روایات این عالم الهی را خضر می‌نامند. [۱۳]

برخی روایات، معلم موسی علیه السلام را در سفر که به نام عبد صالح در قرآن آمده است، خضر معرفی می‌کنند و می‌گویند او همان حضرت خضر است. اما در قرآن به عنوان (عبد من عبادنا) بنده صالح یاد شده، نه خضر! در زبان عربی خضر، أَخْضَر و خَضْرَاء همگی در یک خانواده قرار می‌گیرند که معنای سبز و سرسبزی را می‌رساند. سرسبزی صفتی است برای اسم، همانند آنچه در توصیف خورشید می‌توان گفت. به عنوان مثال: خورشید تابان. تابان صفتی برای خورشید است و شدت نور آن را توصیف می‌کند، پس می‌توان سرسبزی را نیز به عنوان صفتی برای خضر دانست، یعنی شخصی که با وجودش همه جا را سرسبز



را از دین الهی سرسبز می کند. پس آیا صحیح است کسی با علم لدنی و معرفتی حقیقی که به دنبال گسترش دین الهی است، درصدد زندگی جاودانه دنیایی باشد؟! دنیای فانی که چند صباحی بیش نتوان در آن زیست و ابدیت در آن راه ندارد، بلکه حیات جاودانه مربوط به آخرت است. اولیای الهی به دنبال حقیقت شناخت خداوند بودند و درصدد رساندن این معرفت به مردم، پس ممکن نیست عبد صالح به دنبال حیات مادی باشد. بنابراین در این روایات نباید دچار خلط مبحث شد، چراکه ظاهرینی و قضاوت در آن سبب آسیب به دین شده است، پس حقیقت را باید از فردی معصوم پرسید؛ از حجت های الهی، چراکه تنها کسانی که محکم و متشابه را می توانند از یکدیگر بازشناسند، همان فرستادگان الهی هستند. سید احمد الحسن حقیقت ماجرا را چنین بیان می دارد:

«خداوند زنده شدن ماهی را در جایی قرار داد که عبد صالح بر قفا خفته بود و این خود اشاره دارد به اینکه عبد صالح (مجمع البحرین) که موسی آمده بود تا از او علم و معرفت بیاموزد، همان چشمه حیات است، چراکه زندگی واقعی، علم و معرفتی است که مربوط به آخرت باشد: (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) [سوره ذاریات، آیه ۵۶] (جن و انس را جز برای پرستش خود نیافریده ام)، «لیعبدون» یعنی «لیعرفون» (تا بشناسند). (وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُمُ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ) [سوره عنکبوت، آیه ۶۴] (زندگانی این دنیا چیزی جز لهو و لعب نیست، سرای آخرت سرای زندگانی است، اگر می دانستند.)» [۲۱]

پس عبد صالح به دنبال چشمه حیات نبوده است، بلکه خود، چشمه حیات بود که همراهی با او سبب زنده شدن و کسب معرفت می شود، همان گونه که ماهی موسی حیات دوباره گرفت. حضرت موسی به دنبال یافتن کسی بود که در علم و معرفت از او برتر باشد، علم و معرفتی که مربوط به آخرت است. پس چشمه حیات زندگی دنیایی نیست، بلکه همان علم و معرفت اخروی است.

شاگردی موسی علیه السلام و استادی عبد صالح

همان گونه که خواندیم، سرسبزی و آب حیات هردو به شخصی از اولیای الهی اشاره می کند. کسی که با علم توحید و معرفت، جان های مرده را حیات می بخشد و در جهت گسترش دین الهی

دیگر، این گونه بیان داشتند: «در واقع، خضر، ایلیا و عیسی علیه السلام به این جهت باقی مانده اند که برای مردم شهادت دهند که حکم قائم علیه السلام همان چیزی است که آدم، نوح، ابراهیم، موسی و عیسی علیه السلام آورده اند.» [۱۸] پس سید احمد الحسن خضر نبی علیه السلام را شخصیتی متمایز از عبد صالح می داند.

اولیای الهی همان کسانی هستند که با آنها دین حق و توحید در جای جای کره زمین گسترش می یابد. آنها مردم را با علم الهی آشنا کرده و سببی برای خداشناسی و یکتاپرستی می شوند. اولیای خدا صاحب علم الهی هستند و از سایر هم عصران خود عالم تر. این داناتر [اعلم] بودن آنها یکی از دلایل اثبات حجیت آنان است. آنها دارای علم لدنی هستند و حقایق را بر مردم افاضه می کنند. عبد صالح نیز بنده ای از بندگان الهی است که خداوند به او علم و دانشی عنایت کرده است. خداوند در آیه ۶۵ سوره کهف می فرماید: (وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا) (از نزد خود وی را علم [لدنی و اسرار غیب الهی] آموختیم). و این دانش سبب شد معلم موسی علیه السلام شود، البته حضرت موسی علیه السلام نیز دارای علم لدنی است، اما این علم و معرفت دارای مراتبی است که ان شاء الله در ادامه به آن می پردازیم.

چشمه آب حیات

روایتی از امام علی (ع) آمده که چنین فرمودند: «چشمه آب حیات اولین چشمه ای است که در زمین جوشیده است و این چشمه، همان چشمه ای است که ماهی نمک سود موسی علیه السلام در آن جان دوباره گرفت و راه دریا را در پیش گرفت و هیچ مرده ای نیست که آن آب به او برسد، مگر آن که زنده شود. و خضر جلودار سپاه ذوالقرنین در جست و جوی چشمه حیات بود و آن را یافت و از آن نوشید و ذوالقرنین آن را نیافت.» [۱۹]

در روایتی از امام رضا علیه السلام نیز چنین آمده که فرمود: «همانا خضر از آب حیات نوشید و تا زمانی که نفخ صور می شود نخواهد مرد...» [۲۰]

دو روایت بالا اشاره به چشمه آب حیات دارد. جایی که ماهی نمک سود شده موسی علیه السلام جانی دوباره گرفت. ارتباط چشمه آب حیات و خضر در چیست؟ چه خاصیتی در چشمه آب حیات است که هر کس از آن بنوشد زنده می شود؟ آیا به راستی خضر به دنبال حیات جاودانه بود؟ خواندیم که خضر به معنای کسی است که زمین

امام صادق (ع) می فرماید: «علم بیست و هفت حرف است و همه آنچه پیامبران آورده اند، تنها دو حرف است و مردم تا امروز جز آن دو حرف را نمی شناسند. هنگامی که قائم ماقیام کند، بیست و پنج حرف دیگر را بیرون می آورد و آن را بین مردم نشر می دهد، و آن دو حرف را نیز ضمیمه می کند و بیست و هفت حرف را منتشر می سازد.»

ماجرایی که موسی (ع) به دنبال آن مأموریت یافت تا با عبد صالح ملاقات کند، یک قضیه معرفتی و علمی است و در نتیجه، بهترین کسی که موسی (ع) می توانست با او دیدار نماید، کسی است که علم توحید را بین مردم نشر می دهد؛ همان علم توحید و معرفتی که از گرد آمدن دو دریای علم و معرفت علی (ع) و فاطمه (ع) سرچشمه یافته است.» [۲۳]

حضرت موسی (ع) کسی بود که خود را حتی از سگ گری هم برتر نمی دانست. [۲۴] و توانسته بود بر منیتش چیره شود، او جایگاه قائم آل محمد (ع) را از خداوند درخواست می نمود، لذا خداوند او را با عبد صالح مورد امتحان قرار داد، اما همراهی با عبد صالح برای موسی که در آن مقام و مرتبه نبود، کاری سخت و دشوار بود. چراکه شکیبایی در برابر رویدادهایی که انسان اسرارش را نمی داند کار دشواری است و در این امتحان، موسی صبر از کف می دهد و در برابر کارهای عبد صالح لب به اعتراض می گشاید. برخی مفسران بر این عقیده اند که موسی (ع) در علم شرع از عبد صالح آگاه تر بوده و عبد صالح در علوم دیگر غیر از شرع.

علامه مجلسی می گوید: «خضر پیغمبر بود. علمی که پیغمبر می باید در آن محتاج به غیر نباشد، شرایع و احکام است. اگر بعضی علوم را که تعلق به شرایع و احکام نداشته باشد، حق تعالی توسط بشری به پیغمبر تعلیم نماید، چنانچه توسط ملائکه تعلیم او می نماید مفسده ای ندارد و از اینکه موسی در بعضی از علوم محتاج به خضر باشد، لازم نمی آید خضر از آن حضرت اعلم و افضل باشد، زیرا ممکن است علمی که مخصوص موسی باشد و خضر نداند، بیشتر و شریف تر از علمی باشد که مخصوص خضر است.» [۲۵]

موسی (ع) کسی بود که مأمور به اطاعت و شاگردی از عبد صالح بود و عبد صالح استاد ایشان. مسلماً کسی که به عنوان استاد انتخاب می شود، بایستی در تمام علوم آگاه تر و داناتر باشد. سید احمد الحسن بیان می کند: «نمی توان چنین

و معرفت شناسی در مرتبه ای بالاتر از موسی (ع) قرار می گیرد، چراکه حتی موسی (ع) که پیامبری اولوالعزم است، می بایستی به شاگردی او نائل آید. زیرا موسی (ع) با خود گمان کرده بود که کسی عالم تر از او نیست.

امام صادق (ع) می فرماید: «موسی از منبر بالا رفت و منبر او سه پله داشت. با خود گفت خداوند داناتر از من کسی را نیافریده است. جبرئیل نزد او آمد و به او گفت: خداوند قصد امتحان کردن تو را دارد، از منبر پایین بیا. بر روی زمین کسی هست که از تو داناتر است. در جست و جوی او برو...» [۲۲]

حضرت موسی (ع) در آن موقعیت، خود را در مرتبه ای می دید که از دیگران بالاتر است، لذا خداوند ایشان (ع) را مورد امتحان قرار می دهد. موسی (ع) درخواست مقام قائم آل محمد (ع) را داشت، اما علمی بر آن نداشت. به همین دلیل خداوند او را به سوی مجمع البحرین فرستاد تا از آنجا علم و حقیقت را دریابد.

سید احمد الحسن می گوید: «عبد صالح همان مجمع البحرین (محل تلاقی دو دریا) است و دو دریا عبارت اند از: علی و فاطمه (ع). در نتیجه، عبد صالح یکی از ائمه یا مهدیین (ع) است... حقیقت آن است که عبد صالح همان قائم آل محمد است و دلیل ملاقات موسی با این فرد آن بود که موسی (ع) مقام وی را خواستار شده بود و آرزو کرده بود که وی قائم آل محمد باشد. حال که موسی (ع) وی را دیدار کرده و یکی پس از دیگری شکست را احساس کرده بود، به این علم رسید که وی نمی تواند قائم آل محمد (ع) باشد. پاسخ خداوند به این درخواست موسی (ع) به صورت عملی بود. به این صورت که وی با کسی که آرزوی کسب مقامش را داشته بود، ملاقات کند و موسی (ع) ناتوانی، تقصیر و کوتاهی اش را به عینه لمس کند... افزون بر این، ملاقات موسی (ع) با شخص قائم آل محمد (ع)، سود و فایده بسیاری برای موسی (ع) به دنبال داشت، زیرا قائم همان کسی است که علم، معرفت و توحید نتیجه شده از اجتماع دو دریای علی و فاطمه (ع) یعنی بیست و هفت حرف را بسط و نشر می دهد. اگرچه هر یک از ائمه و مهدیین (ع) از فرزندان علی و فاطمه (ع) را می توان مجمع البحرین نامید، اما قائم آل محمد (ع) به طور خاص به این اسم نام گذاری شده است، زیرا وی همان کسی است که علم توحید و معرفت مَنج از گرد آمدن دو دریای علی و فاطمه (ع) را بین مردم منتشر می کند.

لغزش ناپذیری بوده که او خود می دانسته از جانب خداست و از این رو واکنش های عالم نسبت به موسی (علیه السلام) شدید و قاطع بوده است... امتحان موسی (علیه السلام) مربوط به خود عبد صالح بود و نه کارهای او، یعنی این امتحان، رونوشتی از امتحان نخست معروف بود که منظور، همان امتحان معروف فرشتگان و ابلیس با آدم (علیه السلام) است. این امتحان «سجده کردن» یک بار دیگر برای موسی (علیه السلام) تکرار شد. (البته) موسی (علیه السلام) برخلاف ابلیس - لعنت خدا بر او باد - از سجده کردن استنکاف نورزید - و هرگز چنین نبود! - و نیز برخلاف فرشتگان، قبل از سجود، اعتراض و چون و چرا به میان نیاورد، بلکه وی به سجده اقدام نمود، ولی سه بار سرش را از سجده بلند کرد؛ و می توان گفت این سه بار هر یک متفاوت از دیگری بود؛ آخرین دفعه، خردترین و کمترین آنها بود. کسی که این حقیقت را درک کند، می فهمد که بین موسی (علیه السلام) و فرشتگان، تفاوت بسیار و عظیمی وجود دارد؛ موسی (علیه السلام) برتر از فرشتگان است و این موضوع در اینجا روشن است. فرشتگان قبل از این که برای آدم (علیه السلام) سجده کنند، با علم او مورد محاجه قرار گرفتند، در حالی که موسی (علیه السلام) بدون پرسیدن سؤالی، به سجده اقدام کرد: **(قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا).** [۲۷]

داستان حضرت موسی (علیه السلام) و عبد صالح در قرآن کریم، از نمونه داستان های پند آموز و تفکربرانگیزی است که می توان از خلال آن به نکات معرفتی و تربیتی فراوانی رسید، از جمله دقت در نشانه های پروردگار، وفای به عهد و صبری. موسی (علیه السلام) غذایش را در کنار صخره ای فراموش کرد. این فراموشی حکمتی از

گفت که موسی در برخی چیزها و عبد صالح در چیزهایی دیگر داناتر بوده است؛ داناتر در اینجا یعنی داناتر در همه امور. ما درباره کتاب فیزیک و شیمی سخن نمی گوئیم، بلکه درباره ملکوت آسمان ها و شریعت گفت و گو می کنیم؛ از دین خدای سبحان که انبیا آن را آورده اند سخن می رانیم. نحوه انتساب امور دینی برای نبی یا وصی، طریقه ای یکسان است و چندانکه یا متفاوت نیست. هر کدام به همان نسبتی که از آنچه در ملکوت آسمان هاست مطلع باشد، از شریعت نیز آگاه است. بنابراین اگر عبد صالح به امور غیبی و راه های آسمان ها از موسی داناتر بوده باشد، پس وی حتما در شریعت نیز نسبت به موسی از علم بیشتری برخوردار بوده است؛ و اگر موسی در شریعت از عبد صالح داناتر بوده باشد، پس قطعاً باید در امور غیبی و راه های آسمان ها نیز در قیاس با او علم بیشتری داشته باشد.

به علاوه نمی توان این گونه سخن گفت که موسی به طور مطلق از عبد صالح داناتر بوده است، چرا که قرآن به وضوح بر ما حکایت کرده که موسی آمده است تا از عبد صالح تعلیم ببیند، همان طور که فرشتگان از آدم (علیه السلام) علم آموختند. بنابراین تنها گزینه ای که باقی می ماند این است که عبد صالح، به طور مطلق، از موسی (علیه السلام) داناتر بوده است. [۲۶] موسی (علیه السلام) نمی توانست امور غیبی ای را که عبد صالح می دانست تحمل کند، چرا که در مقام و مرتبه ای پایین تر از او بود و تحمل امتحان در مراتب بالاتر برایش دشوار بود. برای مثال، پرنده ای را در نظر بگیرید که در ارتفاع صدمتری پرواز می کند. این پرنده قدرت و تحمل پرواز در ارتفاعات بالاتر را ندارد، لذا برای پرواز در این ارتفاع دچار مشکل می شود. حضرت موسی (علیه السلام) علم آن را نداشت که در مقام قائم

آل محمد باشد، لذا در هر مورد از کارهای عبد

صالح دست به اعتراض می زد و این

اعتراض، مربوط به خود عبد صالح

بود نه کارهای او!

سید احمد الحسن بیان

می کند: «در حقیقت،

اعتراضات موسی (علیه السلام) جملگی

اعتراض هایی بر رهبر



قائم آل محمد علیه السلام همان چشمه آب حیات است که بیست و پنج حرف دیگر علم را می آورد و نوشیدن از آن سبب حیاتی دوباره می گردد. بسیاری از روایات متشابه هستند و کسی از حقیقت آنها مطلع نیست، مگر حجت های الهی؛ کسانی که دارای علم توحید و معرفتی حقیقی هستند و می توانند از باطن آن روایات خبر دهند. کسی که در زمان حال حاضر، دارای علم است و از بطن روایات متشابه مطلع است، همان وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام سید احمد الحسن است. کسی که علم ناب را از محضر امام مهدی علیه السلام می گیرد و بر مردم افاضه می کند. کتاب سفر موسی به مجمع البحرین نوشته ایشان است که رموز قرآنی را درباره آیات ۶۰ تا ۸۲ سوره کهف رمزگشایی کرده و خواننده منصف با مطالعه آن به اسرار غیب آگاه می شود.

والحمد لله وحده و تحده

منابع

- [۱] ابن حبیب، المحبر، ص ۳۸.
- [۲] فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۳، ص ۱۴۸ و ۱۴۹.
- [۳] طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص ۳۵۲.
- [۴] ذیل کهف: التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۶ و ۷.
- [۵] ثعلبی، عرائس المجالس، ص ۱۹۸؛ نووی، تهذیب الأسماء واللغات، قسم ۱، ج ۱، ص ۱۷۶ و ۱۷۷.
- [۶] بغوی، تفسیر البغوی، ج ۳، ص ۱۷۳.
- [۷] شیخ طوسی، الغیبة، ج ۱، ص ۳۹.
- [۸] شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۹۱.
- [۹] شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ترجمه کمره ای، ج ۲، ص ۶۱.
- [۱۰] مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۳۰۴.
- [۱۱] سید احمد الحسن، پاسخ های روشن گرانه بر سترامواج، ج ۶، سؤال ۵۳۷.
- [۱۲] مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۱۷۸؛ سید احمد الحسن، متشابها، ج ۳، سؤال ۷۲.
- [۱۳] شیخ عباس قمی، سفینة البحار، ج ۲، ص ۴۵، واژه خضر.
- [۱۴] سید احمد الحسن، پاسخ های روشن گرانه بر سترامواج، ج ۳، ص ۷.
- [۱۵] سید احمد الحسن، سفر موسی به مجمع البحرین، ص ۵۵ و ۵۶.
- [۱۶] شیخ صدوق، معانی الاخبار، ص ۴۹؛ همچنین در این باره در کتاب طبری، جامع البیان، ذیل کهف آیه ۶۵؛ ثعلبی، الکشف و البیان، ج ۲، ص ۱۸۲؛ ابن کثیر، قصص الأنبياء، ص ۳۹۳.
- [۱۷] سید احمد الحسن، پاسخ های روشن گرانه بر سترامواج، ج ۴، سؤال ۴۰.
- [۱۸] سید احمد الحسن، متشابها، ج ۳، سؤال ۸۶.
- [۱۹] شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۲۹۸.
- [۲۰] شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۳۸۵؛ بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۲۹۹، چاپ بیروت.
- [۲۱] سید احمد الحسن، سفر موسی به مجمع البحرین، ص ۴۶.
- [۲۲] عیاشی، تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۳۲؛ سید احمد الحسن، سفر موسی به مجمع البحرین، ص ۶۳.
- [۲۳] سید احمد الحسن، سفر موسی به مجمع البحرین، ص ۵۹ و ۶۰.
- [۲۴] عدة الداعی، ص ۲۰۴ (روایت وارده در کتاب در محضر عبد صالح، ج ۱، ص ۹۲ آمده است).
- [۲۵] مجلسی، تاریخ پیامبران علیهم السلام، قم، انتشارات سرور، ج ۱۳۷۵، ص ۷۵۹.
- [۲۶] سید احمد الحسن، سفر موسی به مجمع البحرین، ص ۵۵.
- [۲۷] همان، ص ۷۲ و ۷۳.
- [۲۸] همان، ص ۴۶.
- [۲۹] مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۲۸۴.

جانب خداوند بود تا موسی علیه السلام را متوجه هدفش کند. موسی علیه السلام سخن خداوند را شنید، چراکه از آن غافل نبود و فراموش کردن ماهی را نشانه ای از جانب خدا دید که می خواهد او را از چیزی باخبر سازد.

سید احمد الحسن در این باره می گوید: «وی کلام خدا را در این پیشامد شنید: غذایی که تو در پی آن آمده ای (علم)، همان جایی است که غذای مادیات (ماهی) را از دست داده ای (قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغُ فَازْتَدَا عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا). موسی علیه السلام دریافت بنده ای که وی در کنار صخره از کنارش عبور کرده، همان عبد صالحی است که به دنبال او می گردد تا از وی دانش بیاموزد.» [۲۸]

صبر و بردباری یکی از عواملی است که شاگرد در محضر استاد باید به رعایت آن پردازد، چراکه با صبر می توان به نتیجه مورد نظر رسید که همان فراگیری علم و رسیدن به کمال معرفت است. اگر موسی علیه السلام بر وعده خویش مبنی بر اینکه گفت: (قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا) پایبند می بود، چه بسا عبد صالح علوم بیشتری را برای او رمزگشایی می کرد. چنانچه پیامبر صلی الله علیه و آله در صبر پیشه نکردن موسی علیه السلام چنین می فرماید: «موسی اگر در مصاحبت با خضر شکیبایی ورزیده بود، شگفت تر از این حوادث را نیز مشاهده می کرد.» [۲۹]

در پایان

خضر همان عبد صالح است. همان معلمی که موسی علیه السلام باید با او ملاقات می کرد، چراکه موسی علیه السلام از خداوند درخواست مقام قائم آل محمد علیه السلام را داشت. خداوند او را با عبد صالح که همان قائم آل محمد علیه السلام و دارای علم توحیدی بود امتحان کرد. موسی علیه السلام علم قائم آل محمد علیه السلام را نداشت، چراکه در مرتبه ای پایین تر از او بود، لذا از همراهی با عبد صالح ناکام ماند. هرگاه انسان بیش از حد توان خودش درخواست کند، چه بسا که شکست بخورد. عبد صالح به موسی علیه السلام گفت تو توان همراهی با مرانداری. یعنی عبد صالح می خواست موسی علیه السلام را متوجه آن کند که مقامی بالاتر از او وجود دارد. در کلام سید احمد الحسن خواندیم که خضر تنها صفتی برای اولیای الهی است و به معنای کسی است که دین الهی را گسترش می دهد. در روایاتی که بیان می داشت خضر علیه السلام به دنبال زندگی جاودانه و نوشیدن از آب حیات بود، به وضوح روشن شد که آب حیات همان علمی است که در وجود قائم آل محمد علیه السلام است و

مهم ترین خبر جهان!

سید احمد الحسن ظهور کرد.

ای شیعیان و دوستداران اهل بیت (ع)!

فرستاده امام مهدی و دعوت کننده به سوی او، یمانی موعود،

سال هاست که منتظر شماست.

ای یهودیان!

فرستاده ایلیا آمده است.

ای مسیحیان!

تسلی دهنده و فرستاده مسیح آمده است.

ای اهل سنت!

آن مهدی که در آخر الزمان متولد می شود، اکنون در میان ماست.

ای تمام آزاداندیشان و اهل علم در زمین!

منجی بشریت با سندی از علم و شگفتی ها آمده است.